

غایبان عرصه عمومی

یادداشت علی اکرمی

۱۳۸۶/۳/۲۷

مطلب خجسته رحیمی در باشگاه روشنفکری روزنامه «هم‌میهن» بهانه مناسبی برای غرزدن به روشنفکرانی است که حداقل در ربع‌قرن اخیر حداکثر کاری که در عرصه عمومی انجام داده‌اند، غرزدن‌های محدود و گاه و بیگاه بوده است. روشنفکرانی که مایلیم تاکید کنم، نه در سیاست که حتی در حوزه اجتماعی نیز غایب بوده‌اند و در فرهنگ نیز فقط ژستی از حضور داشته‌اند.

روشنفکرانی که سوال اساسی «چه باید کرد؟» را سال‌هاست به دور انداخته‌اند و حتی جوابی برای سوال «چه می‌خواهیم؟» نیز ندارند و فقط داستان‌هایی از تاریخ را تحت عناوین پرطمطراق فلسفه و معرفت به خورد تازه‌واردان می‌دهند.

این جماعت را به سه گروه می‌توان تقسیم کرد: برخی که دوستان خود بهتر می‌شناسندشان و در بارگاه اندیشه برای خود چنان جایگاه رفیعی قائلند که شایسته نمی‌دانند، حتی از کناره‌دریای عمل نیز گذر کنند. مبدا که جامه زرین اندیشه‌شان به ترشحات عمل عملگاران سیاست لکه‌دار شود.

این دسته که تعدادشان کم اما در حال گسترش است، حاضر به برخی کنش‌ها هستند، اما به شرط‌ها و شروطها و این شروط نیز بیش از هر چیز در تناسب با قدر و منزلتی است که برای خود قائل شده‌اند و در واقع توقع کنشی سیاسی همراه با دیگر فعالان عرصه سیاست از ایشان توقعی محال است، اما شاید از سر تفنن گهگاهی عملی انفرادی و بدون ارتباط با دیگر کنشگران عرصه سیاست با ادبیاتی خاص و تنها برای ضبط در تاریخ و روسیاه‌کردن منتقدان از ایشان شرف صدور یابد.

دسته‌ای دیگر از این کنار نشستگان از عرصه اجتماعی توجیهاتی از لون دیگر برای خود می‌بافند و نتایج تاسف‌بار طغیان عمل در ربع‌قرن پیش را دلیل لزوم پالودن وادی نظر از آلودگی به وادی عمل می‌خوانند. شاید بهترین تعبیر از این امر را دکتر غلامرضا کاشی داشت که روشنفکرانی با اصل گرفتن «ان‌الهیات عقیده و الجهاد» چون توان جهاد در راه عقیده را نداشتند، ناچار از خود عقیده نیز درگذشتند.

فضای کلیشه‌ای کافه و نسکافه را به خیابان و زندان ترجیح دادند و به همین علت است که می‌بینیم بسیاری از این روشنفکران معروف امروزه حتی به اندازه یک دانشجوی سال دومی نیز موجب آزار اقتدارگرایان نشده‌اند و در نتیجه با هیچ محدودیتی نیز روبه‌رو نیستند.

روشنفکرانی که شاید در سال‌های دهه ۶۰ می‌شد توجیهی بر این کناره‌گزینی ایشان یافت، اما در دهه ۷۰ عدم ورودشان به عرصه چیزی فراتر از محافظه‌کاری نام دارد. محافظه‌کاری را چه در معنای کلی آن، عدم تمایل به تغییر و چه در معنای بومی آن ترس از تغییر ترجمه کنیم، چندان قابل انطباق بر وضعیت بخش عمده‌ای از روشنفکران ایران نیست.

اما پر تعدادترین گروه از روشنفکران فراری از وادی کنش امروزه گروهی هستند که به دلیلی تاسف‌انگیز به بی‌فعالی دچار آمده‌اند. درد عالمان بی‌عمل هم درد امروز و دیروز نیست، اما مساله اینجاست که آیا امروز ما مشکل عالمان بی‌عمل داریم یا به قول شریعتی جماعتی که «یبوست فکر و اسهال قلم» دارند؟ آیا روشنفکر ما می‌ترسد که مبادا حضور فعال او در عرصه اجتماع به انقلاب منجر شود؟

در حالی که خود ادعای ضرورت تغییرات گسترده در همه‌جا و همه چیز را دارد؟ یا چون مطمئن است که در صورت حضورش چنین اتفاقی نمی‌افتد، تلاشی برای این حضور نمی‌کند؟ مهم این است که از طایفه روشنفکران ایران امروز بخش عظیمی کنش خود را فاقد اثرگذاری می‌دانند و ترجیح می‌دهند به‌جای کنش فقط تولید تئوری کنند؛ آن هم تئوری‌هایی نه برای جامعه واقعی ایران بلکه برای آرمان‌شهری که فقط گوشه متعلق به خود را از آن می‌شناسند و حتی فروتر رفته بازار بازگویی اندیشه‌های هگل، فوکو، دریدا و هابرماس را رونق داده از ارائه اندیشه‌ای نوین و بومی برای تحلیل و اصلاح وضعیت جامعه، چون ناتوانند، گریزانند و...

در روزگار فقدان روشنفکران کنش‌گرا جماعتی به جای آنان نشستند که فقدان تفکر و اندیشه قابل‌عرضه و عمل خود را در لفافه‌هایی تحت‌عنوان جداسازی حوزه تولید علم و اندیشه از عمل عرضه کردند و با الفاظ تحقیرآمیزی نظیر عملگاران سیاسی از کنش‌گران عرصه سیاست نام بردند.

روشنفکران ایرانی فارغ از نوع اندیشه میراث‌دار فروغی، تقی‌زاده، کسروی، ارانی، نخشب، بازرگان، صدیقی و... هستند. روشنفکرانی که هر کدام آنقدر به وظیفه اخلاقی یک روشنفکر پایبند بودند که خود را موظف به کنش‌های اجتماعی و سیاسی بدانند. در این میانه، قدر گذاردن به عملکرد آن دسته از روشنفکرانی که حتی در این ربع‌قرن نیز اسیر پارادایم روشنفکری بی‌عملی نشدند، از سوی ره‌پویان معرفت می‌تواند تلنگر مناسبی به وجدان روشنفکران پرهیزگر باشد.

بازخوانی و تجلیل از تلاش‌ها و کنش‌های روشنفکرانی نظیر بازرگان و امروزی‌ترش علوی‌تبار و بابک احمدی برای جماعتی که هنوز اگرچه گلایه‌مندانه، دل با روشنفکران دارند باید به‌عنوان ماموریتی جدی تعریف شود. داستان کهن عالمان بی‌عمل و زنبوران بی‌عسل برای روشنفکران باید بغایت آموزنده باشد که مردمان اگر به زنبور طمعی برای تولید عسل نبینند، با زنبور همان کنند که با پشه می‌کنند.